نگاه

طبیب هنوز هم به دست شما نمی‌رسد!؟

در یکی از شماره‌های پیشین طبیب، نامه مدیرمسئول به رئیس سازمان نظام پزشکی رامبنی بر درخواست نشانی غیراز محل کار اعضای سازمان آوردیم. در این شماره دومین نامه مدیر مسئول را آورده‌ایم. این نامه‌ها گواهی بر تلاش صادقانه ما جهت رسیدن به موقع طبیب به دست شماست. پس اگر طبیب هنوز هم به دست شما نمی‌رسد...

برادر ارجمند جناب آقای دکترسید شهاب‌الدین صدر، رئیس محترم سازمان نظام پزشکی جمهوری اسلامی ایران

سلام علیکم؛

احتراماً، عطف به نامه شماره ۸۴/۱/۱۴۴/م مورخ ۸۴/۱۲/۱۵ در خصوص درخواست نشانی غیرمطبی اعضای آن سازمان، به استحضار می رساند، علی رغم پیگیری‌های انجام شده، هنوز اقدامی در این زمینه از سوی سازمان نظام پزشکی صورت نگرفته است. از سوی دیگر بر اساس گفته‌ها و شواهد، به نظر می رسد این موارد در اختیار نشریات دیگر قرار گرفته است. از این رو مستدعی است به منظور برقراری ارتباط هر چه نزدیک‌تر با مخاطبان، دستور فرمایید این نشانی‌ها در اختیار این نشریه نیز قرار بگیرد. امید است با بذل عنایت جنابعالی، شاهد اعتلای جایگاه این رسانه در بین جامعه پزشکی باشیم.

دکتر فرهاد تیمورزاده
مدیرمسئول نشریه طبیب- ۸۵/۶/۱۹

پشت شیشه کتابفروشی

دکتر آرش بدایت

تاهمین چند سال گذشته به دلیل مشکلات فنی کشت و عدم توسعه تکنیک‌های تشخیصی مبتنی بر واکنش‌های بیوشیمیایی و مولکولی، مقوله باکتری‌شناسی بی هوازی یکی از مباحث پیچیده علم میکروب‌شناسی تلقی می‌شد. در سال‌های اخیر، توسعه سریع تکنیک‌های تشخیصی منجر به پیشرفت قابل توجه در روش‌های جداسازی و شناسایی این باکتری‌ها شد که این امر دانش ما را در خصوص ساز و کارهای بیماری‌زایی آنها و راهکارهای درمانی برای آنها افزونی بخشیده است. کتاب «باکتری‌های بی‌هوازی» که در شش فصل و ۱۳۶ صفحه، زیر نظر دکتر محمدحسین سالاری استاد میکروب‌شناسی دانشگاه علوم پزشکی تهران به وسیله انتشارات تیمورزاده به چاپ رسیده است، پاسخی است به کمبود مرجع در خصوص باکتری‌های بی‌هوازی در کشورمان.

روزانه صدها تن از مردم کشورمان به پزشکان غیرروانپزشک، به خصوص پزشکان عمومی، مراجعه می‌کنند. با توجه به تبعات جدی این بیماری‌ها پزشکان باید از دانش و تخصص کافی در راه تشخیص این بیماری‌ها برخوردار باشند. کتاب راهنمای جیبی روان‌پزشکی بالینی کاپلان و سادوک (۲۰۰۵) که زیر نظر دکتر میرفرهاد قلعه‌بندی عضو هیئت علمی دانشگاه علوم پزشکی ایران به ترجمه شده است و حاوی اطلاعات جامع و فشرده درباره اختلالات روان‌پزشکی است و به ما کمک می‌کند تا اطلاعات فراوانی را درباره اختلالات روان‌پزشکی کسب کنیم و دانش خود را در این حوزه پزشکی غنا بخشیم. این کتاب در ۵۴۳ صفحه و به قیمت ۳۹۰۰۰ ریال در کتاب‌فروشی انتشارات تیمورزاده آماده عرضه به همکاران گرامی است.

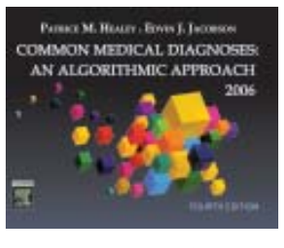

نوشته پاتریس هیلی و ادوین جاکوپسن خدمتی دیگر از انتشارات تیمورزاده به جامعه پزشکی است. در این کتاب نویسندگان تلاش کرده‌اند تا به تشخیص افتراقی مشکلات و شکایت‌های متعددی که پزشکان روزانه با آنها سر و کار دارند و دست و پنجه نرم می‌کنند، رویکردی چندوجهی داشته باشند. این مشکلات در سه بخش Symptom و abnormalities و Laboratory مورد نقد و بررسی قرار گرفته‌اند. مطالعه این کتاب را به همه پزشکان به‌ویژه آنها که در مطب‌های خود مشغول به کارند توصیه می‌کنیم. این کتاب در ۲۴۲ صفحه و به قیمت ۴۴۵۰ تومان در دسترس علاقمندان است.

پیشگامان روانپزشکی نوین ایران

در نما از بنای مرکزی بیمارستان پهلوی سابق

شماره پیشین بخش نخست گفت و گوی دکتر محسن ارجمند با جناب آقای دکتر هاراطون داویدیان استاد ممتاز روانپزشکی ایران منتشر شد آنچه در پی می آید ادامه آن گفت و گو است .

لیتیوم را از چه زمانی به کار بردید؟

اولین بار سال های ۱۳۴۰، ۱۳۴۲ یا این حوالی بود که من در کنفرانسی در خارج از کشور شرکت کرده بودم، فکر کنم در سودان، کنفرانس world psychiatric association، در این کنفرانس برای اولین بار کاربرد لیتیوم مطرح شد و در آنجا بود که من با کاربرد لیتیوم برای بیماران، آشنا شدم. وقتی به تهران برگشتم به داروخانه‌ها سرکشی می‌کردم. به داروخانه تخت طاووس رفتم و با مدیرش صحبت کردم گفت لیتیوم دارند و گفتم می‌توانید آنها را تبدیل به کپسول کنید و جواب مثبت شنیدم. و کپسول‌های ۳۰۰ میلی گرم را از لیتیوم کیسه‌ای که از خارج آورده بودند، درست کردند. از هزینه‌اش پرسیدم، گفتند آنقدر ارزان است که نمی‌شود برای آن قیمتی تعیین کرد. و بالاخره قیمت (۱ قران) ۱ ریال برای هر کپسول تعیین شد. بعد از چند سال دانشکده داروسازی دانشگاه تهران اقدام به ساخت قرص لیتیوم کرد. ما از طرف بیمارستان روزبه به آنها توصیه کرده‌بودیم که این قرص‌ها را بسازند و دانشکده آن را فقط برای ما می‌ساخت ولی بعدها پزشکان بیشتر با این دارو آشنا شدند و مصرف دارو عمومیت یافت و از خارج هم وارد شد.

-انجمن روانپزشکی ایران در چه زمانی تأسیس شد؟

انجمن روانپزشکی در سال ۱۳۴۵ تأسیس شد. به این صورت که در سال ۱۳۴۵ تعداد آقایان روانپزشک به حدود ۱۵، ۱۶ نفر رسیده بود که بیشترشان در بیمارستان روزبه مشغول به کار بودند. اطبای بیمارستان روزبه با پیشنهاد دکتر میرسپاسی، انجمن را تأسیس کردند. آن زمان هیئت مؤسس ۹ نفر از اطبای روزبه بودند. هیئت مدیره‌ای انتخاب شد و ریاستش را دکتر حسین رضاعی به عهده گرفت و از آن تاریخ به طور مرتب جلسه‌های سخنرانی داشتیم که همه همکارها می‌آمدند و واقعاً جلسه‌های خوبی بود. این جلسات تا زمان انقلاب ادامه داشت و پس از آن تعطیل شد.

رؤسای انجمن قبل از انقلاب چه کسانی بودند؟

ابتدا دکتر رضاعی رئیس انجمن بودند. هر ۳ سال یک بار رؤسا عوض می‌شدند. چند دوره من بودم، مرحوم دکتر بهرامی، دکتر اصلان ضرابی، مرحوم دکتر گیلانی، دکتر میرسپاسی و بعضی همکاران دیگر به تناوب مدتی رئیس انجمن بودند. این انجمن در سال ۱۳۷۵ تجدید سازمان شد و از آن سال تا به حال کارهای انجمن ادامه دارد.

-در دوره قبل از انقلاب اختیارات و نقش انجمن چگونه بود؟

از فعالیت‌های این انجمن ترتیب دادن سخنرانی برای همکاران بود و این خود جنبه آموزشی داشت. از این نظر، کسی که قرار بود سخنرانی تهیه کند مطالعه می‌کرد، اطلاعات جدید کسب می‌کرد، اگر فکر یا کار جدیدی داشت آنها را معرفی می‌کرد و تازه‌های روانپزشکی را در جنبه‌های مختلف ارائه می‌داد. ما به طور مرتب ماهی یک بار جلسه داشتیم. نقش هیئت مدیره، اداره جلسه، تنظیم برنامه سخنرانی‌ها و تهیه محل بود. مدتی محل این جلسات در بیمارستان روزبه بود ولی به علت دوری راه، شرکت در جلسه برای همکاران سخت بود. به همین دلیل دکتر حفیظی رئیس سازمان نظام پزشکی آن زمان، سالن نظام پزشکی را در اختیار ما گذاشتند و جلسات ماهی یک بار در آنجا تشکیل می‌شد.

در عین حال انجمن همیشه در این فکر بود که مجله‌ای منتشر کند تا سخنرانی‌ها و مقالات مرتب و کامل باقی بماند و منعکس شود. تا این که موفق شدیم مجله‌ای به اسم مجله تازه‌های روانپزشکی به چاپ برسانیم که مدیر مسئولش «آقای دکتر نظام» بودند و با همکاری مرحوم «دکتر سامی» آن را منتشر می‌کردند. چاپ این مجله ۳ سال ادامه پیدا کرد و پس از آن متوقف شد. چند سالی است خبرنامه انجمن دوباره چاپ می‌شود و در اختیار آقایان قرار می‌گیرد.

بیمارستان رازی چه زمانی تأسیس شد؟

بیمارستان رازی بعد از بیمارستان روزبه و در سال ۱۳۳۸ تأسیس شد. بعد از تأسیس بیمارستان رازی مریض‌های بنگاه تیمارستان به آنجا منتقل شدند.

دکتر میرسپاسی که از سال ۱۳۱۷ ریاست تیمارستان را بر عهده داشتند، بعد از تأسیس بنگاه تیمارستان به آنجا آمدند. دکتر احمد نظام هم همکاری با ایشان را شروع کردند. در سال‌های ۱۳۳۴، ۱۳۳۵، دکتر میرسپاسی هم وارد دانشگاه شدند و ریاست بنگاه تیمارستان را به دکتر احمد نظام سپردند. آن زمان تعداد مریض‌ها زیاد و جا تنگ بود. دکتر نظام به این فکر افتادند که محل مناسب‌تری پیدا کنند. البته در سطح شهر و خارج شهر زمین‌ها یا ساختمان‌هایی بود، ولی هر کدام اشکالی داشت و نمی‌شد از آنها استفاده کرد تا بالاخره محل فعلی بیمارستان رازی را که در آن زمان محل نگه‌داری گدایان بود به مریض‌های روحی اختصاص دادند و متکدیان را به جایی دیگر بردند (به جایی در کرج).

مرحوم دکتر نظام برای تأسیس این بیمارستان با جدیت و اشتیاق زیاد کار کرد و زحمت کشید. ساختمان هایی را شروع کرد، هیئت امنا تشکیل داد؛ هر چند از طرف شهرداری و بهداری بودجه‌ای به این اختصاص داده شده بود ولی به آن اکتفا نکرد و با جمع‌آوری اعانه به تنظیم بودجه می‌پرداخت.

کارگاه‌هایی تأسیس کرد که خیلی موفق بود. کارگاه کفاشی، قالی بافی و حصیربافی و.. که تا الان هم برقرار است. محصولات آن به فروش می‌رفت و به بودجه بیمارستان کمک می‌کرد. از نظر علمی هم کوشش‌های زیادی کرد. کتابخانه تأسیس کرد و کنفرانس‌های هفتگی تشکیل می‌داد. شروع به استخدام پرستاران دیپلمه کرد. و مدرسه پرستاری روانی در این بیمارستان تأسیس کرد که چند سالی مشغول بود و تعدادی روان‌پرستار تربیت کردند. از پایه‌گذار بیمارستان رازی یعنی مرحوم دکتر نظام به دلیل این فعالیت‌ها باید به نیکی یاد کرد.

تحصیلات تکمیلی شما در کجا بود و چه تأثیری بر آموزش روانپزشکی در ایران داشت؟

بعد از تأسیس بیمارستان روزبه و بعد از اینکه ۴ سال استادیاری‌ام تمام شد، برای تکمیل تحصیلات به انگلیس رفتم. چند سالی آنجا بودم تا دیپلم تخصصی گرفتم و برگشتم. (در انستیتو روانپزشکی وابسته به دانشگاه لندن در بیمارستان مودزلی). رفتن من به انگلستان و ادامه تحصیلم در بهبود وضع بیمارستان روزبه مؤثر بود. سعی کردم تمام اطلاعات را در بیمارستان روزبه اجرا کنم. از گرفتن شرح حال و تنظیم دفترچه‌های مخصوص شرح حال گرفته تا داروهای جدید، روش تشخیص و اصولاً مفاهیم جدید روانپزشکی، سعی کردم تمام این موارد بیمارستان روزبه پیاده شود. همکاران هم استقبال کردند.

همان‌طور در قسمت آموزش خیلی کار انجام گرفت، از تنظیم برنامه امتحانات، تنظیم برنامه آموزشی، ترتیب دادن امتحانات تخصصی و برنامه آموزشی برای دانشجویان پزشکی. همه اینها در سال‌های بعد از برگشتن از لندن، تا مدتی که در بیمارستان روزبه بودم انجام شد. من در سال ۱۳۷۰ بازنشسته شدم.

-در ایران کارهای پژوهشی در روانپزشکی هم با همت شما شروع شد. لطفاً از آنها صحبت کنید.

دکتر حسین رضاعی

دکتر عبدالحسین میرسپاسی

من به کارهای پژوهشی بسیار علاقه‌مند بودم و جا برای کار کردن هم بود. وقتی از انگلیس برگشتم، متوجه شدم درست است که ما روانپزشکی را به طور اصولی آموخته‌ایم ولی پیاده کردن آن اصول در بیماران ایرانی، به آن صورتی که در انگلیس بود قابل انجام نیست. به وضوح دیدم که طرز برخورد بیماران ما و اطرافیان بیمار با بیماری متفاوت است، بیان علائم کاملاً فرق دارد، ترتیب علائم و پاسخ مریض نسبت به درمان‌ها و مسائل و مشکلات بیماران متفاوت است. همین مشاهدات ما را بر آن داشت که به فکر پیدا کردن راهی برای تشخیص و درمان صحیح در فرهنگ خودمان بیفتیم. کار من بیشتر در این زمینه صورت گرفت. شناخت علائم بیمارهای روانی در فرهنگ ایران، برخورد پزشک با بیمار در فرهنگ ایرانی، مراعات اخلاقیات و مسائل معنوی و دینی که مهم است و باید جزو روانپزشکی به حساب بیاید. به تدریج در عمل با این مسائل مواجه شدم و کارهای بالینی ما را به این اطلاعات هدایت کرد. کارهای من بیشتر در جنبه‌های فرهنگی بود به همین دلیل در سال ۱۹۹۹ «انجمن جهانی روانپزشکی» عنوان Leader in Psychiatry را در کنگره سالیانه هامبورگ به من اهدا کرد، هیئت مدیره انجمن در آنجا ۵ نفر را به عنوان پیشتازان یا پیشگامان یا به قول خودشان لیدر انتخاب کرده بودند و به من افتخار دادند که یکی از آنها باشم.

- وقتی شما از لندن برگشتید دوره دستیاری روانپزشکی چند ساله بود؟

آن موقع ۴ سال بود، بعد ۳ سال شد.

- دکتر ساعدی هم در کارهای پژوهشی با شما همکاری داشتند؟

دکتر ساعدی دستیار من بود و به جنبه‌های فرهنگی پژوهشی علاقه زیادی داشت. یکی از کارهایی که انجام دادیم مربوط به «آل وام صبیان» بود که به همین عنوان هم چاپ شد. اعتقادات بیماران و اعتقادات عموم به آل وام صبیان و اثر آن روی مادرانی که تازه صاحب طفلی شده بودند و آثار دیگر این اعتقاد روی پسیکوزهای بعد از زایمان و همان‌طور درمانی‌های بومی که در آن زمان‌ها معمول بود. با توجه به این اعتقادها مقاله‌ای نوشتیم که در «مجله سخن» آن زمان چاپ شد.

کتاب «اهل هوای» دکتر ساعدی چطور؟

آن هم در همین مایه بود و کتاب بسیار خوبی است که به مسائل فرهنگی روانپزشکی مربوط می‌شود.

از وقتی که در اختیار ما گذاشتید تشکر می‌کنم، امیدوارم بیشتر بتوانیم از دانش و تجربه گرانبهای جنابعالی استفاده کنیم.

افزوده‌ها
(گردآوری به وسیله دکتر محسن ارجمند)

۱-بیمارستان سینا یا ابن سینا قدیمی‌ترین بیمارستان ایران است. در سال ۱۲۹۰ هـ.ق، ناصرالدین شاه پس از بازگشت از مسافرت فرنگ دستور داد مریض خانه‌ای به سبک اروپایی بسازند و ساختمان آن که به نام «مریض خانه دولتی» مشهور شد، در سال ۱۲۹۳ تأسیس شد. این ساختمان جزو تشکیلات دربار بود و گزارش امور آن مستقیماً به عرض شاه رسانده می‌شد. در سال ۱۳۱۹ به دانشکده پزشکی الحاق و نام آن به ابن سینا تغییر یافت. بخش میزراه در سال ۳۰۲ و بخش سوانح در سال ۱۳۲۸ به تشکیلات بیمارستان افزوده شدند.

۲-آنجا ابتدا به «دارالمجانین اکبرآباد» معروف بود و تا پیش از آنکه دکتر میرسپاسی سرپرستی آن را به عهده بگیرد، وضع اسفناکی داشت. به طوری که ده‌ها «دیوانه» را روزها با غل و زنجیر به درخت‌ها بسته و شب‌ها در سلول‌هایی زندانی می‌کردند. دکتر میرسپاسی زنجیرها را باز کرد و لغت «بیمار روانی» را به جای دیوانه و لغت «بیمارستان روانی» را به جای دارالمجانین جایگزین کرد و در بین مردم جا انداخت، و از درمان‌های نوین آن زمان مثل انسولین درمانی و الکتروشوک برای درمان آنها استفاده کرد و در توسعه و اصلاح ساختمان و وضعیت تیمارستان تلاش زیادی انجام داد.

۳-نام ایشان «دکتر لقمان پزشکان» و لقب ایشان لقمان‌السلطان بوده که به همین نام در کتاب آقای روستایی آمده است.

۴-در خرداد ماه ۱۳۰۷ به دستور رضاشاه برای اولین بار قانونی در مجلس به تصویب رسید مبنی بر این که یکصد هزار تومان برای اعزام ۱۰۰ نفر محصل به اروپا در بودجه منظور شده و هر سال یک صد هزار تومان به آن اضافه شود. این قانون تا سال ۱۳۱۴ ادامه داشت. طی این سال‌ها ۶۴۰ نفر به خارج اعزام شدند که پس از بازگشت به وطن نقش بسیار مهمی در گسترش علم و دانش و پیشرفت مملکت داشتند. اسامی برخی از محصلین در رشته پزشکی به این قرار است: مهدی آذر، ابراهیم چهرازی، عبدالحسین میرسپاسی، مسیح دانشوری، محمد قریب، حسین رضاعی.

۵-«دکتر حسین رضاعی» در سال ۱۲۸۳ در ایرانشهر متولد شد. تحصیلات متوسطه را در دارالفنون و تحصیلات عالیه را در سال ۱۳۰۸ در مدرسه طب به پایان رساند و همان سال با دانشجویان اعزامی به فرانسه رفت و در «دانشکده پزشکی تولوز» به تحصیل مشغول شد. وی نزد «دکتر دید»، «پروفسور کلود» و «دکتر گیرو» دوره پزشکی و روانپزشکی را گذراند و پس از بازگشت نخست در تیمارستان تهران شروع به کار کرده و در سال ۱۳۱۹ به عنوان استاد کرسی بیماری‌های روانی در دانشکده پزشکی مشغول به کار شد.

بقیه در صفحه ۶

برنامه سخنرانی‌های موزه ملی تاریخ علوم پزشکی در آذر سال ۱۳۸۵

شماره تماس: ۷-۵۵ ۲۸ ۶۳ ۸۸

ردیف	عنوان	سخنران	تاریخ	ساعت
۱	مسائل اخلاقی تخصیص اعضای پیوندی	دکتر علی جعفریان	۸۵/۹/۱۶	۱۰-۱۱
۲	طبیبان شاعر در عهد قاجار	محسن روستایی	۸۵/۹/۲۳	۱۰-۱۱

غدیر می نگریست...

تافت تا جلوه جانانه ز سیمای علی (ع)
یافت هر ذره فروغ، از رخ زیبای علی
تا چو خورشید برافروخت رخ از مطلع غیب
گشت خلق دو جهان، محو تماشای علی (ع)
خواهی ار آیینه حسن ازل را نگری
دیده بگشا و ببین روی مصفای علی (ع)
هر که دل داد بدو، زنده جاویدان گشت
معنی آب حیات است تولای علی (ع)

جهت تهیه کتاب، CD و بسته های مربوط به خطبه غدیر با شماره ۶۷ ۱۱ ۷۴ ۲۲-۰۲۱ تماس حاصل بفرمایید

این جلسه استاد قدری مغموم به نظر می‌رسید. وقتی علت آن را جویا شدیم گفت که یکی از دوستان قدیمی و بسیار خوبشان به تازگی مرحوم شده است. به ایشان تسلیت گفتیم، گفت در حدیث داریم: «النّاس نیامٌ فاذا ماتُوا انتبهوا» مردم به واقع در خواب هستند پس آن گاه که مردند (از خواب غفلت) بیدار می‌شوند. و بعد افزود، البته دوست ما انسان شریف و وارسته و خیلی با اَخلاص و با صفایی بود. هر سال اربعین حسینی، مراسم عزاداری باشکوهی در منزلش برپا می‌کرد. ارادت فوق‌العاده‌ای نسبت به ائمه معصومین به خصوص امام حسین (ع) و امام عصر (عج) داشت. بعد ادامه داد: وقتی در بهشت زهرا (س) ایشان را داخل قبر می‌گذاشتند برای لحظه‌ای به فکر فرو رفتم که راستی در چنین شرایطی چقدر انسان‌ها آرزو می‌کنند که کاش زنده بودند و یک فرصت دوباره به آنها داده می‌شد و بعد با خودم گفتم مگر نه این است که این فرصت طلایی اکنون در اختیار ماست پس چرا به درستی از آن استفاده نمی‌کنیم. چه خوب است همه ما برای لحظه‌ای خودمان را جای این مرحوم قرار دهیم و بعد فکر کنیم اکنون که در واقع این فرصت د راختیار ما گذاشته شده است چه کار باید بکنیم؟ در اخلاق، در رفتار، در گفتار، در معاملات، در عبادات، در تعامل با دیگران و ... به طور کلی در زندگی خود چه تغییری ایجاد کنیم. صحبت استاد که به اینجا رسید، قدری سکوت کرد، حالت اندوه و تأثر از دست دادن یک دوست خوب و با وفا کاملاً در چهره‌اش نمایان بود. بالاخره استاد سکوت را شکست و گفت بگذریم و اما ادامه خطبه ارزشمند: و قَدْ اَنزَلَ اللّهُ تبارکَ وَ تَعالی عَلی بِذالکَ آیَةً مِن کتابِه (هی): (أنما ولیکُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ الذین یُقیمون الصَّلاةَ وَ یُؤتون الزَّکاةَ وَ هُم راکعون). و خداوند تبارک و تعالی در این مورد آیه‌ای بر من نازل فرموده که: (همانا ولی و صاحب اختیار و سرپرست شما خدا و رسولش هستند و آنان که ایمان آورده و نماز را به پا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند) و علی‌بن ابی‌طالب است که نماز را به پا داشته و در حال رکوع زکات داده و در همه امور خداوند صاحب عزت و جلال را قصد می‌نماید. ای مردم من از جبرئیل درخواست کردم که از خدا بخواهد تا من را از ابلاغ این امر مهم معاف دارد زیرا از کمی متقین و زیادی منافقین و افساد ملامت‌کنندگان و حیله‌های مسخره‌کنندگان اسلام اطلاع دارم. کسانی که خداوند آنان را در کتابش چنین توصیف کرده است: «آنها با زبانشان می‌گویند آن چه در قلب هایشان نیست و این کار را سهل و سبک می‌شمرند، در حالی که در نزد خداوند بسیار عظیم است» و نیز از آن روی که منافقان بارها مرا آزار رسانیده تا به آنجا که مرا «اُذُن (سخن شنو و زودباور) نامیده‌اند، به خاطر همراهی افزون علی با من و توجه من به او و تمایل و پذیرش او از من، تا به آنجا که خداوند در بارهٔ این موضوع این آیه را فرو فرستاد که: (و از آنان کسانی هستند که پیامبر خدا را می‌آزارند و می‌گویند او سخن شنو و زودباور است، بگو آری او سخن‌شنو است علیه آنان که گمان می‌کنند او تنها سخن می‌شنود لیکن به خیر شماست، او «پیامبر (ص)» به خدا ایمان دارد و مؤمنان را تصدیق می‌کند و آنان را راستگو می‌انگارد)

گزارش ویژه

بقیه از صفحه اول

در کنار چهار نسل

سنگینی حروف سربی

کسانی که دستی در کار نشر و مطبوعات دارند حتماً بارها اسم CD نهایی را شنیده‌اند. لوح فشرده‌ای که یک کتاب یا شمارهٔ کاملی از یک روزنامه را در خود جای داده است. فقط کافی است با یک پیک به دست چاپخانه برسد تا اگر روزنامه است تا فردا و اگر کتاب است حداکثر چند هفته بعد روی میزتان باشد. دکتر فریور سرش را تکان می‌دهد و از مشقت‌های ناشران آن روزگار می‌گوید:

«آن موقع مثل حالا فیلم و زینک نبود. برای حروف‌چینی حروف مقطع سربی را دانه دانه کنار هم می‌چیدند. جلوی هر حروف‌چین یک تابلوی ۱۴۴ خانه‌ای به نام گارسه بود و باید برای ساختن هر کلمه از آن حرف برمی‌داشت. به طوری که برای یک حرف مثل میم سه شکل وجود داشت: میم اول، میم وسط و میم آخر. یک کارگر ماهر در ۸ ساعت فقط می‌توانست ۴ صفحه را حروف‌چینی کند. یعنی برای یک کتاب ۳۰۰ صفحه‌ای چند کارگر باید دست به دست هم می‌دادند و چند ماهی وقت صرف می‌کردند. حالا حساب کنید که غلط گیری و صفحه‌بندی و گذاشتن عکس در صفحه چه مصیبت هایی داشت. بعد هم هر ۸ صفحه را روی یک صفحه می‌گذاشتند که حداقل ۳۰۰ کیلو وزن داشت و به چاپخانه می‌رساندند».

فرزند ۶۵ ساله

اولین فروشگاه چهر در خیابان جمهوری اسلامی (شاه‌آباد سابق)، جنب ظهیرالاسلام بود. بعد از کودتای ۲۸ مرداد چاپخانه تعطیل شد و دکتر فریور چند سالی مدیرعامل شرکت چاپ روزنامه اطلاعات بود و هم زمان نشر کتب پزشکی را هم پی گرفت. بعدها کتاب فروشی چهر به خیابان سعدی و فخر رازی نقل مکان کرد و سرانجام در دهه چهل به خیابان انقلاب آمد. دکتر فریور در مورد شرایط آن روز خیابان انقلاب می‌گوید:

«یک روزگاری در این راسته فقط یک کتاب فروشی وجود داشت که نامش «چهر» بود و دیگر هیچ چیز دیگری نبود. یادم هست در آن روزها روبروی دانشکده پزشکی کافه‌ای وجود داشت به نام «کافه ناز» و شخصی به نام اصغر آقا صاحبش بود. شاگردهای گاریچی می‌آمدند آنجا و دیزی و کباب می‌خوردند. مردم وقتی می‌خواستند آدرس دانشکده را بدهند می‌گفتند: دانشکده پزشکی روبروی کافه اصغر آقا!

دکتر فریور سال‌هاست که ساعت ۹ صبح به دفترش می‌آید. پنجره کتابفروشی مشرف به سر در دانشگاه تهران است. با فروتنی می‌گوید که حافظه مختصری برایش باقی مانده اما تمام اتفاق‌های پای این سر در را به خاطر دارد. تظاهرات و تحصن‌ها، گاز اشک‌آور، صدای گوشخراش گلوله، بوی لاستیک‌های سوخته و...

با وجود این لبخند می‌زند. می‌گوید تلخ بود اما بالاخره انقلاب به ثمر رسید.

می‌گوید: «هر وقت اینجا گاز اشک‌آور می‌زدند در فروشگاه باز بود و ما به مردم و دانشجویان پناه می‌دادیم. می‌آمدند و توی زیرزمین کتاب فروشی چشمانشان را می‌شستند».

موضوع بحث را عوض می‌کنم و به دنیای نشر و کتاب برمی‌گردم و به آقای دکتر می‌گویم که در هفته کتاب و کتاب خوانی قرار داریم و درباره آینده نشر چهر می‌پرسم. آدم وقتی روی جلد کتاب‌های اورجینال می‌خواند «Since ۱۸۵۰» بفهمی، نفهمی حسرت می‌خورد. تا امروز ۶۵ سال از عمر انتشارات چهر گذشته است و هر چه باشد افتخار مسلم و تاریخ و هویت کتاب‌های پزشکی ماست. از دکتر فریور می‌پرسم که آیا می‌توان امیدوار بود سال‌ها بعد فرزندان ما هم نام «چهر» را بر روی جلد کتاب‌های پزشکی ببینند و به آن مباهات کنند؟

دکتر فریور این بار لبخند نمی‌زند. از شریکان خود در شرکت سهامی چهر می‌گوید که دیگر چندان تمایلی به ادامه راه ندارند. می‌گوید: «از شما چه پنهان شریکانم گفته‌اند که ما دیگر رسالت خود را انجام داده‌ایم و برای ما بس است».

اما من گفتم اگر برای شما کافی است، برای من هیچ وقت بس نیست. من فرزند ۶۵ ساله‌ای دارم که تا آخرین نفس از آن مراقبت می‌کنم و هرگز او را به دست خودم نمی‌کشم ».

دلتنگی‌های ناشر خیابان انقلاب

«حقیقت این است که کار نشر در کشور ما پا نگرفته است. به قول معروف ناشر باید در این مملکت گنج قارون و صبر ایوب و قناعت سگ داشته باشد. باید پول‌هایش را خرج کند و کاغذ را سیاه کند و بعد بگذارد توی انبار. کتاب در این مملکت جزء کالاها نیست. کالا یعنی چیزی که هر موقع خواستی می‌توانی بفروشی اما در اینجا کتاب یعنی تبدیل جنس مرغوب به چیزی نامرغوب. باید قیمت کاغذ و اجرت چاپ و صحافی و کارگر را بدهی و سر آخر اگر فروش نرود از انبار بفرستی تا خمیر کنند. همین چند وقت پیش ۹ وانت کتاب از قبیل گایتون انگلیسی را فرستادیم تا خمیر شوند. فقط برای گایتون‌های دو رنگ ۱۴ میلیون هزینه کرده بودیم اما در آخر ۳۸۰ هزار تومان پول خمیر به ما دادند. یعنی حتی هزینه کارگرهایی که انبار را تخلیه کردند در نیامد.

نمی‌خواهم این حرف را بزنم اما حتی کود حیوانی هم هر چه باشد ارزش و قیمت معینی دارد.

این جمله‌ها عین حرف‌های دکتر فریور است. نه مقدمه‌ای می‌خواهد و نه توضیحی. لااقل برای من که چند سالی است در کنار کلمات زندگی می‌کنم ممکن نیست حتی کلمه‌ای به این واقعیت‌های تلخ اضافه کنم.